

وصایای احمد شاه بابا به ولیعهدش تیمور شاه

با مطالعه نوشته محترم آقای ولی احمد نوری تحت عنوان «آخرین وصیت امیر عبدالرحمن خان به ولیعهدش شهزاده حبیب الله سراج» که چندی قبل در پورتال معتبر «افغان جرمن آنلاین» به نشر رسید، بر آن شدم تا صفحات تاریخ کشور را به عقب ورق زدم و از وصیت نامه معروف اعلیحضرت احمدشاه بابا عنوانی ولیعهدش تیمور شاه مطلبی به عرض رسانم. این دو پادشاه بزرگ افغانستان که هر دو در تاریخ معاصر کشور جایگاه برجسته و مقام در خور توجه دارند، نه تنها در زمان سلطنت در اندیشه ملت و مملکت بوده اند بلکه برای جانشینان خود اندرزهای را جهت رفاه و خیر کشور از طریق ابلاغ وصیت نامه های رسمی به میراث گذاشته اند.

شهزاده تیمور (به قولی فرزند ارشد و به قول دیگر فرزند دوم احمد شاه بابا) هنوز طفل دو ساله بود که از طرف پدر البته به نیابت مادرش و زیر نظر بعضی از امنای دولت به حکمرانی هرات و توابع آن (بعداً شامل مشهد، نیشاپور، طوس، طبریز) منسوب گردید و از همان طفولیت لقب «شاه» بر نام او افزوده شد. تیمور شاه تا ۲۵ سالگی به این مقام باقی ماند و در طول این مدت چهار بار (با کمی وقفه ها) با تجدید تقرر در آن مقام تا مرگ پدر (رجب ۱۱۸۷ ق - جون ۱۷۷۳ عیسوی) بکار ادامه داد.

احمد شاه بابا پس از آخرین سفر خود از مشهد و سرکوبی مخالفان به هرات آمد و بعد از اقامت کوتاه نسبت مریمی که از مدتی عاید حالش گردیده بود، به قندهار مراجعت کرد (۱۱۸۴ ه ق - معادل ۱۷۷۰ عیسوی). در همین آوان مجلسی از بزرگان را دائر کرد و ولیعهدی تیمور شاه را به حیث جانشین خود رسماً اعلام نمود ضمناً به تیمور شاه وصیت کرد تا نکات ذیل را دستور العمل سلطنت خود قرار دهد:

- ۱ - بینی و گوش انسان مجرم را قطع مکن،
- ۲ - قبائل را براه اتحاد و اتفاق راهنمایی نما،
- ۳ - اختیار قتل غلام را بر مالک آن هیچگاه مگذار،
- ۴ - حکم کن هرکس حق دارد انگشت اعتراض بکار پادشاه بنهد، تا بدانوسيله کار سلطنت در اثر رأی و نظریات عموم صورت پذیرد (یعنی توصیه به مشوره با سران قبائل و مردم)،
- ۵ - به رعایای خود همیشه سلام بفرست و مجالس علما و فضلا را تشکیل نما و از ایشان دعوت کن و بوسیله ارباب علم و فضل خود را به امور مذهب، طبیعیات و جمیع علوم واقف نما و امور سلطنت را به دستیاری، اتفاق و نظریات اهل علم و دانش برپا کن،
- ۶ - برای قوام حکومت قواعد صحیح طرح کن، اما نه آنکه خلق را به تعمیل آن مجبور سازی بلکه خود و امیران و وزیران و پسران و عزیزان خود را اولتر تابع آن بشمار،
- ۷ - عساکر را بدست خود معاش بده و همه وقت به رضائیت خاطر شان بکوش،
- ۸ - از مالیات اراضی مملکت یک پول برای مخارج شخصی خود مستان،
- ۹ - رسم کرنش (سر فرود آوردن در برابر شخص بزرگ) و تعظیم را منع کن تا هیچ مسلمان سر به کرنش چنانچه سابق معمول بود، فرود نیارد،
- ۱۰ - زن بیوه را باید ورثه میت نکاح کند و نه بیگانه (یعنی دودمانها همیشه محافظ ننگ و ناموس و حامی سیاست فردی و اجتماعی خود باشند)،
- ۱۱ - طلاق دادن زن را امر قبیح بشمار و مگذار که افغانها زن را طلاق دهند، زیرا طلاق دادن به زن به بی ننگی و بی حیثیتی و پست همتی خاندان شوهر تمام میشود.

نوت: (وصایای فوق از کتاب «تیمور شاه درانی»، نشریه انجمن تاریخ، تألیف: عزیزالدین وکیلی فوفلزانی، جلد اول، چاپ دوم ۱۳۴۶، صفحه ۵۲ - ۵۴ برگرفته شده و موصوف در این ارتباط مأخذ ذیل را ذکر میکند: تاریخ سلطانی، د پشنتو تاریخ، یادداشتهای شاه نظام الدین اشاری، تاریخ افغانستان تألیف علی قلی میرزای ایرانی و نسخه خطی تاریخ شاه ولیخان اشرف الوزرا)

مزید بر وصایای فوق برطبق هدایت احمد شاهی بنا بر بعضی دلایلی که بیشتر به روی منافع و رسوم قبیلوی در چار چوب کودهای نامکتوب «پشنتوالی» می چرخید، زنان از حق میراث نیز محروم شناخته شدند. (حداد، قدرت الله: د ملی تاریخ فلسفه او پشنتوالی، ویرجینیا - امریکا ۱۹۹۲، صفحه ۳۲ - ۳۴)

وصیتنامه احمدشاه بابا عنوانی تیمور شاه در حقیقت نمونه یک کود مدنی مختصر و ساده است که برطبق احوال و شرایط آنوقت رموز حکومتاری سالم و عاملانه را برای اخلاقی می آموزد. تیمور شاه در طول سلطنت کوشید تا وصایای پدر را تا حد امکان اساس کار خود قرار دهد، ولی در دوره های بعدی اوضاع دستخوش حوادث و دگرگونی ها گردید.

قطع گوش و بینی مجرم یک جزای غیر انسانی و شنیع بود که قبلاً رواج داشت و احمد شاه بابا در دوران سلطنت خود آنرا منع کرد. متأسفانه حادثه ای که دوسه سال قبل در کشور بر دختر جوان افغان بنام «عایشه» رخ داد و به جرم فرار از خانه به هدایت یک عده طالبان و به وسیله چند مرد لاشعور و بی انصاف خانواده، گوشها و بینی اش قطع گردید، ما را به یاد دوره های جهالت می اندازد که حتی دونیم قرن قبل در کشور مردود دانسته شده بود. عایشه بعداً توسط قوای امریکائی شناسائی و به این کشور جهت تداوی و عملیات پلاستیکی آورده شد. او حالا صاحب گوش و بینی جدید شده است و عکس عایشه باگوش و بینی بریده که در روی جلد مجله معروف «تایم» در سال گذشته به نشر رسیده بود، اکنون برنده جایزه اول عکاسی روی جلد مجلات برای سال ۲۰۱۰ در جهان گردیده است.

رهنمائی قبائل بسوی اتحاد و اتفاق، موقع دادن مردم به ابراز نظر و حق اعتراض در مسائل دولت همچنان گوش فرا دادن به رأی و نظر ارباب فضل و دانش و جلب همکاری شان در امور کشور، از اهم مطالبی اند که در فقرات ۲، ۴ و ۵ وصیتنامه بر آن تأکید شده است. در فقره ۶ به مسئله قانون گذاری و صورت اجرای آن اشاره شده که قانون باید بر همه یکسان تطبیق گردد و برای حکومتاری سالم و عادلانه لازم دانسته شده که پادشاه اولتر قوانین را بر امیران، وزیران، پسران و عزیزان خود به منصفه اجرا گذارد، برعکس آنچه که امروز در کشور ما معمول گشته است و قانون فقط بالای ضعفا تطبیق میشود و عالیمقام ها از آن برکنار اند.

تأکید بر تادیبه معاش عسکر بدست خود پادشاه و رعایت خاطر عساکر به آن دلیل اهمیت داشت چونکه عسکر حافظ دولت و امنیت بود، نارضایتی عسکر خطر برهم خوردن ثبات و امنیت را در پی داشت و بعضاً اتفاق می افتاد که معاش و یا دست آورد عسکر به وسیله سرکردگان شان حیف و میل گردد، لذا توجه پادشاه در این امر از اهمیت خاص برخوردار بود. متأسفانه امروز در نظام جاری در کشور حالتی وجود دارد که معاش به نام عسکر حواله میشود ولی پولها به جیب آمران و شرکا میرود. آنوقت که مالیات اراضی عمده ترین منبع عواید دولت محسوب می شد، پادشاه برای مخارج شخصی حق استفاده از آنرا نداشت. بیائید امروز اوضاع اسفبار کشور را تماشا کنید که دارائی های عامه اعم از منقول و غیر منقول چگونه از بالا تا پایان به یغما برده میشوند.

کرنش که در اینجا مقصد سر فرود آوردن در پای شاهان بود، به این زعم منع گردید که به سجده افتادن فقط در برابر الله یکتا مجاز است و بس. میگویند وقتی احمدشاه بابا هند را فتح کرد، مردم و بزرگان آن دیار به رسم عادت وقتی به حضور شاه باریاب می شدند، سر به زمین فرود می آوردند. وقتی اینکار در برابر احمدشاه بابا هنگام جلوس در تخت دهلی صورت گرفت، وی بر آشفت و این خصلت را قاطعانه منع کرد و گفت اگر مردم میخواهند ادای احترام کنند، بهتر است به شیوه افغانی «معانقه» یعنی در آغوش گرفتن (بغل کشی) اکتفا نمایند.

فقرات ۱۰ و ۱۱ بسیار سؤال انگیز است که یک پادشاه با دیانت و کاملاً پابند به اصول شریعت که از این ناحیه در تاریخ شهرت بسزا دارد، چرا در مورد مجبوری نکاح زن بیوه با یکی از ورثه های شوهر متوفی و همچنان منع طلاق و محروم ساختن زن از حق میراث دستور داده است، در حالیکه احکام شریعت در هر سه مورد کاملاً صراحت دارد. دلیل عمده این دساتیر را میتوان در فشارهای وارده ناشی از رعایت منافع قبیله ای متکی بر اصول دیرینه «پشتونوالی» دانست. میرهن است که در تشکیل و استحکام امپراتوری درانی نقش همه اقوام کشور، به خصوص پشتون ها بیشتر از دیگران بود و دولت احمدشاهی از نظر اداره بیشتر بیک «کانفدریشن» قبیله ای شباهت داشت تا یک نظام سلطنتی مرکزی. لذا اصول دیرینه «پشتونوالی» توأم با گسترش قدرت قبائل و اقوام پشتون در این عصر موقف قویتر پیدا کرد و در حقیقت پایه های اساسی سلطنت درانی را تشکیل میداد. از اینجاست که منافع قبیله ای و منافع کلی سلطنت بطور جدی و اجتناب ناپذیر باهم پیوند خورد. باآنکه در آن زمان دساتیر اسلامی و اصول شرعی زیربنای حقوقی جامعه را در همه امور تشکیل میداد، اما دیده میشود که در مورد حقوق فوق الذکر زنان از اصول شرعی اغماض بعمل آمد و برعکس بار رعایت عرف دیرینه «پشتونوالی» به منافع قبیله ای و خواست سران قومی اهمیت بیشتر داده شد.

نظام ملوک الطوائفی (فئودالی) با موجودیت روابط «ارباب رعیتی» (تئودلاری) که ملکیت بر زمین پایه اساسی قدرت را تشکیل میداد، ایجاب میکرد تا مالکان بزرگ در برابر تقسیم زمین و کوچک شدن ساحه آن تا پای جان مقاومت کنند و به هیچ وجه نگذارند که این وسیله قدرت رو به پارچه شدن برود. اینجاست که نمی خواستند دختر

خود را به بیگانه و یارقیب خود تزویج کنند و محرومیت زن از حق میراث، ممنوعیت نکاح زن بیوه با غیر فامیل شوهر و منع طلاق بطورعموم از همین انگیزه الهام میگیرد.

دلیل اینکه چرا علمای دین بر رجحان ارزشهای قبیلوی در مورد زنان انگشت اعتراض نگذاشتند، در این نکته مضمراست که اکثر علما و بزرگان دینی تحت فشار شاهان و رؤسای قبائل قرار داشتند و خودشان نیز در عین زمان از ارزشهای قبیلوی در زمینه اغماض حقوق زنان نفع می بردند، لذا نه تنها در برابر آن اقدام نکردند بلکه مهر مشروعیت دینی را نیز بر آن گذاشتند.

ناگفته نباید گذاشت که عرف جاری در مورد زنان از زمان احمدشاه بابا تا دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان ادامه یافت. از آنجائیکه امیر عبدالرحمن خان به منظور استحکام دولت مرکزی در صدد آن برآمد تا پایه های نظام ملوک الطوایفی را در کشور سست کند و قدرت امرای محلی را تضعیف نماید، لذا عرف درانی را که مایه اقتدار رؤسای قومی پنداشته می شد، به استناد احکام شرعی منسوخ کرد و دستور داد تا هر زن بر طبق احکام شرعی حق میراث و آزادی ازدواج را در صورت بیوه بودن دارا است. (برای توضیح مزید دیده شود: امیر عبدالرحمن خان : تاریخ افغانستان - تاج التواریخ، جلد اول و دوم ، چاپ جدید، پشاور ۱۳۷۵، صفحه ۳۴۲ - ۳۴۳) تمت بالخیر

پایان